

در مطبع محمد زکریا خان مطبعی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَفِي أَوَّلِ التَّحْوِيدِ قُلْتُ مَصْدَقًا حَبَرْتُ لِكُلِّ ذَا لُبٍّ وَفَحَقَّقًا
 وَبَعْدَ عَلَى خَيْرِ الْبَرِّ يَا مُحَمَّدٍ ذَا أَتْبَاعِهِ الْأَرْضِينَ صَلَّيْتَ
 فَخَذَ كَامِلَ النَّجْوَى بِصِفَتِهَا دَقًّا وَضَعْتَ لِلشَّيْخِ فِي الْمَهَلَةِ مَدًّا
 لَشَيْدِ أَهْلِ الْكَيْفِ وَهُوَ مَجْدٌ وَكُنْتُمْ لِمُحَفِّظِ أَوْصِدَاءِ مَعَانِ
 أَمَا بَعْدُ بِرَأْسِكَ دَسْتِ شَدِيدِ بَرَاوِزِ زِيَارَتِ لَوْفِ نَظْمِ
 السُّبُلِ الشَّيْخِ الْفَاضِلِينَ حَافِظِ الْحِلَّةِ وَالَّذِينَ نَجَّحُوا الْأَسْبَابَ
 الْمُسْلِمِينَ شَرِيدِينَ بِجَهْرٍ مِنْ رَشِيدِ مُحَمَّدٍ الْهَرَوِيِّ شَيْخِ الدُّعَا
 الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَعْدِهِ دُرُودِ مِثْلِ كُنْدِ الْأَزِينِ وَاسْمِ خُصْمِ مَحَبَّتِ
 زَاهِدِ الْأَمِيرِ عَسَاةِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ بَهَاءِ الدِّينِ الْجَوِيدِ الْإِي فَظِ
 الْمُسَدِّدِ الْمَدِّحِ فِي الدَّارِ بِرِيقِ كُنْدِ زَبَرِ الْإِي أَوْ كِتَابِ فَارَسِي
 بِهَلْفِ آسَانِ دُرُودِ تَحْوِيدِ تَضْفِيفِ كُنْدِ وَبِسْمِ الْعَلَمِ قِيَامِ
 مَعْنَى مَادِّسِ الدِّينِ مُخْلِصِ بِهَلْفِ تَضْفِيفِ آيِنِ كِتَابِ قِيَامِ

که شتر ابر این متفق بود و درین کتاب جمیع کتب
 و درین کتاب را کامل التوحید نام نهاد و رحمت حق سبحا
 و تعالی بر آن بنده باد که چون خواهد که این کتاب کامل التوحید
 بنویسد و در کتابت احتیاط کند تا خطای نوشته نشود
 و چون تمام شود بمقت بدقیاس نماید و هر که خواهد که ازین
 کتاب یاد کند که بگوید که در علم قرائت تصنیف کرده باشند
 کیر و باند که پیش استاد هر فائده گیر و از برای آنکه علم قرائت مشکل
 است و باستماع قریب دارد و چنانکه رسول علیه السلام فرمود که خذوا
 العلم من آوازه الیرجال غرض ازین علم علم قرائت است از برای
 آنکه در علم قرائت بوده است که رسول علیه السلام این حدیث را فرموده است
 و بر همه قرآن خوانان واجب و لازم است که علم تجرید بیا موزند و یاد گیرند که
 قرآن بر تیل خوانند که الله تعالی فرموده است که و تیل القرآن تکریم و
 قرآن بر تیل خواندن نیست که ادا کند هر حرف را از خارج آن حرف با صفا
 دی چنانکه شرط آن باشد رعایت اظهار اداء و اخفاء حقه و ترقیق تغخیم
 و قصر و تخفیف و تشدید کند و محافظه توقف کند و درین خوانند که کسی بدقی

کند

پس حق و در حوائج از عزیزان این است که هر کدام که خواهند که در آن
 بعد از این بوزند و نیک و محض کنند تا قرأت صحیح را از غیر صحیح بشناسند
 و دانستن و خواندن قرأت سبعه فرض کفایه است و اگر جماعت نتوانند بار
 باید که آنچه قرار سبعه بر آن متفق اند یا بگیرند و بدانند و نیک استخوان کنند تا
 نتوانند که قرآن به تجوید خوانند و به بلا و زمانه بستانند و به بلا و زمانه
 آنست که بیشتر امان زمانه قرآن خطای خود نند و به تصحیح بلفظ قرآن
 قیام نمی نمایند و خدمت استادان حاصل نمی کنند از بیغی و بیغیری لایزم
 در جمل مانده اند که نشنیده اند که رسول علیه السلام اینجه را گفته که
 رَبِّ تَالِیَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یُکَلِّمُهُ بِالرُّوحِ فَرُوحِهِ بِمَا یُکَلِّمُهُ
 خطای مانده است پس باید که پیش استادان حاصل قرآن تصحیح یاد گیرند و هر چه
 ایشان بشنوند بکمال خاطر گرفته باشند و بکار دارند که رسول علیه السلام
 مَنْ قَرَأَ مِنْکُمْ عَلَی حَرْفٍ فَلْیَقْرَأْ عَلَی مَا تَعْلَمُ وَیُکْرَمُ وَیُؤَدُّ
 اَلْقُرْآنَ سَنَةً مُّبَارَکَةً یَأْخُذُ الْاُخْرَی عَنْ کُلِّیْ بِسْ بِاِذْنِ
 درین کامل تجوید گفته است که استخوان کنند از آن که بشنیده که رسول
 علیه السلام فرموده است اَهْلُ الْقُرْآنِ اَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ وَوُکُلُهَا

بعد از این بوزند و نیک و محض کنند تا قرأت صحیح را از غیر صحیح بشناسند
 و دانستن و خواندن قرأت سبعه فرض کفایه است و اگر جماعت نتوانند بار
 باید که آنچه قرار سبعه بر آن متفق اند یا بگیرند و بدانند و نیک استخوان کنند تا
 نتوانند که قرآن به تجوید خوانند و به بلا و زمانه بستانند و به بلا و زمانه
 آنست که بیشتر امان زمانه قرآن خطای خود نند و به تصحیح بلفظ قرآن
 قیام نمی نمایند و خدمت استادان حاصل نمی کنند از بیغی و بیغیری لایزم
 در جمل مانده اند که نشنیده اند که رسول علیه السلام اینجه را گفته که
 رَبِّ تَالِیَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یُکَلِّمُهُ بِالرُّوحِ فَرُوحِهِ بِمَا یُکَلِّمُهُ
 خطای مانده است پس باید که پیش استادان حاصل قرآن تصحیح یاد گیرند و هر چه
 ایشان بشنوند بکمال خاطر گرفته باشند و بکار دارند که رسول علیه السلام
 مَنْ قَرَأَ مِنْکُمْ عَلَی حَرْفٍ فَلْیَقْرَأْ عَلَی مَا تَعْلَمُ وَیُکْرَمُ وَیُؤَدُّ
 اَلْقُرْآنَ سَنَةً مُّبَارَکَةً یَأْخُذُ الْاُخْرَی عَنْ کُلِّیْ بِسْ بِاِذْنِ

قاری بخیر است اگر خواهد که بسم الله بگوید و اگر خواهد بگوید که در
سوره توبه که اگر قاری خواهد که ازین عشر بخوابد یا خود بشت
و یا خود بکشد بسم الله نباید گفت از برای آنکه در اول این سوره بسم
جائز نیست پس در غیر اول نیز جائز نباشد **فصل** قانون پیش
عامم در میان سوره بسم الله گفته بسم الله در میان سوره باشد چه
توان گفت مثلاً گوید **وَالصَّالِّينَ يَسْتَمِعُونَ أَصْوَاتَ الْقُرْآنِ وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ** که در آن
الکتاب جبرائیل سوره وقف کند و بر جیم نیز وقف نکند و دیگر و بپشت
که در وقف کند و وجه دیگر آنست که بر جیم سوره وقف کند و بر جیم وقف کند
و اگر کسی پیشتر سوره وقف کند و بر جیم وقف کند این جائز نباشد از برای آنکه
بسم الله از آخر سوره نیست در حالی آنست که بسم الله در اول سوره می باشد و در پیش
دوین علامه ابو عمر و حمزه میان سورتها گفته اند در حال وصل و نه در حال وقف و
بعضی از اهل ادرا و ورش و ابو عمر و و این عامر سکنه لطیفه روایت کرده اند
میان سورتها و بعضی دیگر ازین گفته قاری چنین روایت کرده اند که این میان
پس سورتها بسم الله گفته اند و بعضی دیگر گفته اند که این میان سوره مدشوق
و میان سوره الفطر و تطغیف و میان سوره الفجر و البدر

و میان سوره العصر و البقرة بسم الله گفته اند نه در میان
 سورتی می گویند آن را ادیان که این روایت کرده اند
 از حمزه ثمالی سبکه لطیفه میان این سورتهاست که در ده اند پس در
 این سورتها دو وجه باشد و صل سبکه چنان باشد که در قطع نفس نشود که اگر قطع
 نفس شود وقف باشد چون وقف شود باز از آخر سوره ابتدا باید کرد مثلاً چنان
 گویند و انضرنا علی القوم الکافرین اللهم الله و یا خود را ابتدا سوره بسم الله
 بیاورد گفت از برای اینکه همه قرابین متفق اند که در ابتدا کردن اول سورتها
 بسم الله می بایزد که در غیر سوره توبه چنانکه یاد کردیم و السلام باب ربی
 مخارج و صفات صریح بدانکه همه قرابین متفق اند که بنده و ده
 از اقصای خلق است و حج از وسط خلق است و حج و حج از اول
 خلق است و حج از اقصای خلق است و آنچه در بر او است از حنک
 و کسی در اقصای خلق است و اسفل حنک و حج و شش و حی از میان
 کلام و زبان است و سخن از حنک و اقصای خلق است متوصل است با آنچه نزد یک می شود
 و ندانند که بعضی از طرف راست گفته اند بعضی از طرف چپ لیکن شیخ از طرف چپ
 و آن در آن طرف زبان است نزد یک می رود و بعضی گفته اند که از آن سوی طرف

میان

زبان است تا منتهای طرف زبان و از نزدیکی مخرج کلام
 مخرج آن در نزدیکی مخرج آن مخرج است ولیکن آردیست
 زبان داخل است و ط و د و ت از طرف زبان است و اصول
 ثنائی علیا و ظ و ذ و ث از طرف زبان و اطراف ثنائی
 علیا و سفلی است و ص و س و ز از طرف ثنائیا علیا است
 و باطن لبین و و د ب و م از هر دو لب فصل بدانکه هر
 همت را بدین متفق اند که همت به پنج صفت موصوفت علی و مجرور
 منفی و شایده و مستقل و ب پنج صفت موصوفت است مجرور
 مستقل و منفی و شایده و قلم و ت چهار صفت موصوفت است
 مهموس و مستقل و منفی و شایده و ث چهار صفت موصوفت است
 مستقل و منفی و رخ و مهموس و ج پنج صفت موصوفت
 قلم و منفی و مستقل و شایده و مجرور و ح چهار صفت
 منفی و مهموس و رخ و مستقل و خ چهار صفت موصوفت
 است منفی و مستقل و رخ و مهموس و د پنج
 پنج صفت موصوفت است منفی و شایده و قلم

و پنج صفت موصوفت است
 منفی و مستقل و رخ و مهموس و د پنج
 پنج صفت موصوفت است منفی و شایده و قلم

و مستقل و مجبوره و در چهار صفت موصوف است که خود و مستقل
 و مجبوره و منفی و نشی صفت موصوف است که حرف و
 مکرر و منفی و تعلیه و مجبوره بین بین یعنی میان
 رخه و شدید است و نشی به پنج صفت موصوف است صغیر
 و منفی و مجبوره و رخه و مستقل و نشی به پنج صفت موصوف
 است صغیر و رخه و مستقل و مهموس و منفی و نشی به پنج
 صفت موصوف است نقشی و رخه و منفی و تعلیه و مهموس
 و نشی به پنج صفت موصوف است صغیر و تعلیه و مطبقة
 و مهموس و رخه و نشی به پنج صفت موصوف است مستقل
 و رخه و مطبقة و مجبوره و مستطیل و نشی به پنج صفت موصوف
 است تعلیه و مطبقة و تعلیه و مجبوره و شدید و
 نشی به چهار صفت موصوف است مستقل و رخه و مجبوره
 و مطبقة و نشی به چهار صفت موصوف است منفی و مجبوره
 و بین بین یعنی بین رخه و شدید و نشی به چهار صفت موصوف است
 تعلیه و مجبوره و منفی و نشی به چهار صفت موصوف است منفی و رخه و

مستقل

مستقل

و هموسه و ق بیخ صفت موصوف است منفته و مجهوره و مستقله
 و مشدیده و منفته و ن به چهار صفت موصوف است منفته و مشدیده
 و مشدیده و هموسه و ل به پنج صفت موصوف است بین بین
 منفته و مجهوره و منفته و موصوف و هر به پنج صفت موصوف است
 بین بین منفته و مجهوره و منفته و غنوی و ن به پنج صفت موصوف
 است منفته و بین بین و مجهوره و غنوی و منفته و ویشش
 صفت موصوف است غله و منفته و د و منفته و مجهوره و غنوی
 و لا به چهار صفت موصوف است منفته و رخوه و هموسه و مستقله
 و الف به هفت صفت موصوف است غله و تد و ماوی
 و منفته و رخوه و مجهوره و بی به شش صفت موصوف است
 منفته و مجهوره و غله و منفته و رخوه و تد و بد آنکه دو و یک
 بشرط از حروف مد می خوانند که ما قبل این ان احیاناً
 باشد و این ان ساکن باشند یعنی ما قبل و منه باشد مثل
 سنو و ما قبل ی کسره باشد مثل رضی و ما قبل الف
 ضمه باشد مثل شاد و الف خود حمله ما قبل مفتوح نیست

ن
 منفته

و بعضی از را و یا ن معتبر این سه حرف را حرف لاین
 نیز خوانند از برای نرسه خرج ایخروف و اکرو و یی با قبل مصوح
 و حرف لاین پنج اند و حرف و نخوانند مثل سواد و شعی و هرون و
 و تنوین را بشطر آن غنوی میگویند که ساکن باشند و اظهار کنند
 و با بیاض هم که در موصف اظهار افتاد و غام با غنة و بی غنة را و باب الحاکم
 و نون ساکن فصل پس و انسته شده که حرف مرسوم ده است ح و ث
 و ت و ک و س و ف و ش و ص و ه و ایخروف و رین کلمات
 جمع است حثت کسفت شخصله و نوزده حرف باقی
 مجهوله است از برای آنکه صد مرسوم مجهوله است و حرف ششده
 است الف و ج و د و ت و ک و ق و ط و ب و این حرف
 در اجزات کقطب جمع است و حرف ر و خ و ش و نوزده حرف
 است و این شش نوزده حرف آنست که غیر حرف ششده
 است و غیر این پن پنج حرف است ع و م و و و ل
 و این حرف در عمر مثل ج و س و است و حرف مطلق
 چهار است ص و ض و ظ و ط و ت و ث و ش و ح و باقی مستفحه

راست از برای آنکه عند مطبقة منفقة است در حرف مستفید
 هفت حرف است ق و ظ و خ و ص و ق و غ و ط و قط حص
 ضغط جمع است و نسبت و دو حرف باقی مستفید است و در حرف
 در سه است د و بی و آ و در حرف صغیر است ص و دس و ز و
 حرف نقشی یک حرف است و آن شش است و تبحر و دو حرف
 است و آن ر و ل است و حرف نکر یک حرف است و آن ر است
 و حرف مستطیل یک حرف است و آن ص است و حرف نادی یک حرف
 است و آن الف است و در حرف چهار حرف است ع و آلف و
 و بی و این حرف در این کلمه جمع است و ادوی و در حرف قفل پنج
 حرف است ق و ط و ب و ج و د و این حرف در قطب جمع است
 فصل بدانکه حروف مهوسه را از برای آن حرف مهوسه می گویند
 که آن حرف ضعیف است و بر وی نکته نمی توان کرد و آواز بآن حرف
 چنانکه کوی آج و بدانکه در وقت ادا کردن حرف هزه در اول
 در سه باید آورد تا نیک دانسته شود مخمس و صفات
 حرف چنانکه کوی آت و در حرف مجهول را از برای

آن حروف مجهول میگویند که آواز بر داشته میثاق و در وقت
 گفتن از قوت آن حرفها بروی تکیه میتوان کرد و آواز
 بآن حروف قوتیستن نداد و چنانکه گوئی آن حروف غنوی را
 از برای آن غنوی میگویند که آواز از حروف مخصوص است و بخیم
 مثل آواز که برتر چنانکه گوی من نزل و حروف رجز را از برای
 آن رجز میگویند که در گفتن آن آواز زبان توان کشید و نفس
 باز نمی دارد و آواز زبان حروف میر و چنانکه گوی آتش
 حروف شدید را از برای آن حروف شدید میگویند که
 در خروج سخت میثاق و در گفتن آواز زبان کشید و نفوذ از حیات
 قوت تکیه بر آن حرفها میثاق و چنانکه گوئی آن حروف
 منفرد را از برای آن حروف منفرد میگویند که در وقت گفتن آن حروف
 سخت یک میان زبان و کام بالا می افتد و کام بالا را نمی پوشاند چنانکه
 گوی آف و حروف مطبوع را از برای آن مطبوع میگویند که زبان چون چنان
 میرود و در وقت گفتن و کام بالا را که برابر است می پوشد چنانکه گوی آظ
 حروف مستفرد را از برای آن حروف مستفرد میگویند که در وقت گفتن آن

حروف زبان میل بالا می کند چنانکه گوی آخ و حروف مستطیلا
 را از برای آن حروف مستطیله میگویند که در وقت گفتن آن حروف زبان بالا
 میرود چنانکه گوی آ ط و حروف بین بین را از برای آن حروف بین
 میگویند که چنان سخت است که حروف کشیده و نه چنان سست است
 که حروف رخوه و اندک آواز زبان بتوان کشید چنانکه گوی ا ه و حروف
 مد را از برای آن حروف مد میگویند که آواز زبان حروف کشیده میشود
 مثل ج ا و و س و ی و ی و ی و حروف صغیر را از برای آن حروف
 صغیر میگویند که در وقت تلفظ کردن بدان حروف و کتیه کردن بدان
 آواز زبان بان کشیده میشود چنانکه گوی آ ر و حروف تفش
 را از برای آن تفشی میگویند که در وقت گفتن آن حروف لب
 از هم باز می شود چنانکه ش ک ا از هم باز می شود و در آب دور و پر آب
 است چنانکه گوی آ ش و حروف محرف را از برای آن حروف
 محرف میگویند که در وقت گفتن میل میکند بوی که زبان در آن
 در گفتن آن کج میشود چنانکه گوی آل و آ و حروف کمر را از برای آن حروف
 میگویند که در خنجر دو بار گفته میشود مثلاً گوی آ ز زبان از خنجر خود بر میخیزد

و باره تیزه چنانکه کوی ارد و حروف سطلیل را از برای ان
 سطلیل کوبیند که در گفتن درازی دارد چنانکه کوی اصل صرف حادی
 از برای ان باو میکوبند که آواز او را متشع میشو و دعوای کند در دهن چنانکه
 آ و حروف علت را از برای اعتدال الحروف حروف علت میکوبند و حروف
 متعلقه را از برای آن حروف فلقه میکوبند که چون آن حروف را ساکن
 کردند در مخارج بجنبند و در ان تیزی یافته شود از غایت قوت
 آن حروف چنانکه کوی افت باب در بیان اظهار ادا
 لام ال در حرف تخی بدینگونه ترا بدین متفق اند که چون
 لام ال با یکی از چهارده حرف واقع شود اظهار با آنکه در با همزه و
 ب و ج و ح و خ و ع و ف و ق و ک و م و و و ه و ی
 با همزه مثل آ ل ا ن و با ب مثل ابوت و با ج مثل الجا ه ل ی ن و با ح الحی
 و با ع مثل الخوف و با غ مثل الغی و با ف
 مثل الف و د با ق مثل الق ر عه و با ک مثل الکسوف
 و با م مثل الماء و با و مثل الولایه و با ه مثل
 الها لکین و با ی مثل الیسری و ج و ن با یک

کوبند
 گفتن
 میکوبند

با یکی ازین چهارده حرف واقع شود و ادغام باید کرد و ف رث
 و د و ذ و ص و ز و س و ش و ض و ط و ظ و ل و ن و ب است مثل
 الثابتون و بات مثل الثوب و باد مثل الدواب و باد مثل الذئب
 و بار مثل الرحیم و باز مثل الرزقه و باس مثل السیات و باش
 مثل الشیطان و باس مثل الصالحین و باس مثل الصالحین و باط مثل
 الطیبات و باط مثل الظالمین و بان مثل البیل و بان مثل البس
 باب و احکام ن ساکن و تنوین در حرف تنجی
 بدانکه همه اسماء این متعلق اند که چون وزن ساکن و یا تنوین
 با یکی از شش حرف حلق واقع شود اظهار می باید کرد با
 ع و ه و و و ح و خ و غ و ک و ق و ط و ظ و ل و ن و ب است
 مثل سلطان آیتهم و تن ساکن با ه مثل منها و تنوین مثل
 توهم یا و تن ساکن با ع مثل من علم و تنوین مثل
 حکیم عظیم و تن ساکن با ح مثل من حرم و تنوین عظیم
 حکیم و تنوین ساکن با غ مثل لم یکن غنیاً و تنوین
 شر عسیر غفور و تنوین ساکن با خ مثل یخاف و تنوین

تشدید و تشخیص طظظظ

حرف علی تشدید بودی و تنوین
 با و همزه می و ح و ی و ع و ن

مکرر

مثل کتب مکتوبه و نساکن باک مثل من کان و سون مظلوم کفار
 و چون باد و ارقم شود یا خود بالام ادغام با دیگر دلی غنّه و نساکن
 با نساکن من ربهم و تنوین مثل غفور رحیم و نساکن بالام مثل من کذّاب
 و تنوین مثل یوسف ظفر و چون با سیم و یان واقع شود ادغام
 با دیگر و نساکن با غنّه نون ساکن با تم مثل من مسند و تنوین مثل ما
 مسکوب و نساکن بان مثل من نشاء و تنوین مثل نوراننده
 و چون با و یای واقع شود ادغام با دیگر و با غنّه و لکن بر و ایت خلف
 بی غنّه نساکن با و مثل من و ال و تنوین مهاد و ابجالی و نساکن
 ای مثل نیش و تنوین مثل قیام میظرون و چون نساکن واقع شود
 با و یا خود با ای در یک کلمه با اتفاق قوا اظهار با دیگر و میخواند و قنوا
 و بنیان و بد اکنه چون میم ساکن باب و یا خود با ف یا و واقع
 شود نیک احتیاط با دیگر و تا میم ساکن یکی ازین سه حرف بهتر
 شود و میم ساکن باب مثل و الذینهم یا یا تا یقنن و با ف مثل
 بعد بهم فی غیابهم و با و مثل اموالکم و با هم و از و اجمهم باب و ر
 سان ادغام ذال او ذوال طه و تاء تانیت دلام

قل ولام بل و هبل بدانکه همه متفق اند که و آل و آل
 و در ذال و ط و ادغام می باشد کرد مثل از ذ و ط و در ط مثل از
 ظلمت و ذال و در ذال و ط و ادغام می باشد کرد و در ذال
 مثل قد و حو و در ش کانت تا یم و در ذال مثل اقلقت
 دعوا الله و در ط مثل و دت طائفة و لام مثل و لام بل
 و هبل در و لام و ادغام می باشد کرد و لام مثل در و مثل
 مثل ربی و در لام مثل لا یعلم و لام بل و در مثل بل تر یکم و
 و لام مثل بل لا یکره و لام بل و لام مثل بل کم
 و لام بل و در و در فته ان نیاده است و لکن در غیر قران
 مثل هبل رأیت ربک باشد باب و در بیان و ادغام
 و در حرف از یک جنس و ادغام و در حرف از یک مخرج
 بدانکه همه متفق اند که چون دو حرف بهم رسد از یک جنس و حرف اول
 ساکن باشد حرف اول را در دوم و ادغام باشد که مثل عاصو و کافوا
 التوا و فکروهم و او و انصر و یعلم و ما لم یلکوا و او از هب یکباری در وقت
 است که حرف اول از حروف مد باشد و اگر از حروف مد باشد

و لام بل و هبل

و لام بل و هبل

دلائل صریحه و الحصرات هم درش را بر قیوح باشد بشرط آنکه کسر
 از کلمه باقی قراء تفخیم است و اگر ساکن فاصله باشد میان کسره و شوا
 سحر و ذکر یا تکبیر و درش اعتبار کرده است و بترقیق کفنه است و باقی
 قراء بتفخیم لکن اگر ان ساکن فاصله باشد میان کسره و راز و حروف
 است و بوی تفخیم باید گفت با تفاق قراء چه درش و چه غیر درش منفی
 مسکون و مصر و صریح و فطرت الله فاما اگر خ باشد و درش را بترقیق
 باشد باقی متدرار تفخیم مثل علی اخرا جکم و درش را در اریم و الفجر
 و در کلمات اعجمی و ابراهیم و اسد انیل و عمران و در ذکر مکر مثل
 ضرا او و ذرا تفخیم است موافق باقی قراء او را بشرط تر قیق است
 و در المراسلات و چون رای مضروب و منون و ما قبل او مکتور
 باشد و ساکن فاصله باشد میان کسره و در مثل ذکر او و ستر
 و حوا و صهر او و او و چه است تفخیم موافق باقی قراء و تر قیق
 بر خلاف ایشان و لیکن بیشتر اهل ادرا از دو ب تفخیم است
 کرده اند و این وقتی است که رای شده و نباشد و یا
 جزو ما قبل رای ساکن که اگر شده باشد مثل ستر او

این کلمات را در تفخیم و تر قیق
 و در کلمات اعجمی و ابراهیم و اسد انیل و عمران و در ذکر مکر مثل
 ضرا او و ذرا تفخیم است موافق باقی قراء او را بشرط تر قیق است

و یا خود ما قبل او یا رسا کن باشد مثل بعیر او خیر او قدیر او
 درش را تر قیوت باشد و باقی قرا تعظیم اگر سب از سه حرف
 مستقل باشد مثل صراط و لیس و ادعوا ضمه با تفق با تعظیم باید گفت
 آن را راجع و درش در غیر درش و این معلوم میشود که قرایت
 بقیاس نفس ندارد و هم مترادفین متفق اند که چون رادی
 کسور باشد بترقیق می باید گفت هر چند که کسره اصلی باشد
 و یا خود عارضه مثل الرجال و غیر کم ویر یکم و من شتر
 و القدر الف شهید و اندران س و بشیر الذین **فصل**
 بدانکه هم مترادفین متفق اند که چون رسا کن باشد و با
 رد مفتوح باشد یا مضموم تعظیم می باید گفت مثل الارض
 و المریم و قریه و مرجکم و کسیه و کسوا و هانا و قرا و نا
 و رد و ضین و اگر ما قبل را کسور باشد و کسره اصلی باشد و
 بعد از ر حرف مستقل باشد را بترقیق باید گفت مثل فرعون و شتر
 و الف و س و ال و ا و ربه و اگر بعد از ر حرف مستقل بود و ما قبل کسره
 اصلی باشد هر چند که آن کسره را بترقیق یا تعظیم می باید گفت مثل قرا مثل صراط

و فی صناد و کب الرصاص و فرتة و لکن در سوره شعر او در قرن کالطی و قرار او
 و به است بر قیق و تقییم و اگر با قیل بر کسره عارضی باشد یا خود منفصل با اتفاق
 قرابتییم یا بد گفت هر چند که بعد از وزن استعلا نباشد مثل از رجنو او اوجی و اوج
 طام از تا با و ان اد قیتم و دینتم الذی ان یقنی رب ان حمها و ب
 ان جعون و همچنین اگر با قیل در متحرک بر کسره باشد منفصل آن را بر تقییم یا
 گفت با اتفاق و از به درش و چه غیر و درش مثل حکیم ربکت بن و سکم و بن سول الله
 و بن العلمین فصل بر آنکه چون وقف کنند بر با اتفاق قرابتییم یا بد
 اگر وقف بسکون نماید یا بشام بر چند که رکوع باشد یا مضموم یا مفتوح مثل القدر
 و شکر و امر و الا النان و الا بصار و الامر و الغلاد و الکفوف
 و کفوف و الا کبود این و قی است که را بعد از یای ساکن باشد و
 بعد از کسره حرف هاء یا یین من نباشد که اگر بعد از یای ساکن یا بعد از کسره
 باشد با اتفاق قرابتییم باشد مثل خیر و الخیر و قدیر و بصیر و الطیر و غیر
 و من مذکر و ساحر و منذر و الدار و ذوق بنت که اگر بیان کسره و زلف
 ساکن فاصلا باشد مثل سحر و بکینه ط آنکه ان ساکن از حرف استعلا باشد یا
 تقییم یا بد گفت مثل مصر و عین القطر و اگر بعد از خود و

یا بعد از کسره و زلف استعلا

مهال باشد و یا خود بین بین یعنی میان صحنه و اما بهر طریق که
 وقف کنند را بهتر قیق باشد گفت مثل عذاب النار و اذ بهما فی
 النار و الا برادر و لیکن بقراءة کئی که ایشان را اما نیست و بین
 بین نیست اگر سکون وقف کنند بتفخیم باشد گفت و اگر روم وقف کنند
 بهتر قیق باشد گفت از برای آنکه همه قلاب بین متفق اند که رای سکون را
 در وصل بهتر قیق می باشد گفت چنانکه بیان کرده ایم و بداند که روم را حکم
 است در شتام را حکم سکون و موضع روم و سکون و هشتم را بیان
 خواهد بود در باب بیان وقف باب در بیان وقف و بگویند
 بقراءة ابو عمرو و عاصم و حمزة و کئی وقف به نوع است سکون و شتام
 و روم بعضی از منافذ و این کثیر و این عامر چنین روایت کرده اند که پیش
 جز سکون وقف کرده اند و لیکن بیشتر اهل و احنبن روایت کرده اند
 که بقراءة ایشان نیز وقف به نوع است سکون و شتام و روم و هر یکی را
 موضعی است بیان کنیم بدانکه وقف سکون در مضروب و مرفوع و مجرد
 داخل است و وقف شتام جز در مرفوع نیست و وقف روم جز در مرفوع
 و مجرد نیست پس در مضروب یک نوع و وقف و تان

کرد بکون مثل سکین و کافین اما برین دو مصنوم به نوع وقف
 توان کرد سکون و اشمام و روم مثل استعین و متدیرومیر
 در سکوبید و نوع وقف توان کرد بکون و روم مثل یوم الدین و انسا
 و حمید وقف بکون آنت که حرف آخر کلمه را ساکن کرد اند و قطع
 کند و وقف با شمام آنت که حرف آخر کلمه را ساکن کرد اند و قطع
 بپس را فرایم آورد و وقف بروم آنت که اشارت کند بچک حرف آخر
 کلمه یا در حقی و بعضی اهل ادعین روایت کرده اند که درهای ضمیر
 که بعد از حرف کسره باشد مثل بد یا خود بعد از حرف مضموم باشد مثل
 لا ناخذ و یا خود بعد از یای ساکن که ماقبل آن کسره باشد مثل ضمیر
 و یا خود بعد از واد ساکن که ماقبل آن و او مضموم باشد مثل ماحذرو
 بروم و اشمام وقف توان کرد و بعضی دیگر چنین روایت کرده اند
 که وقف توان کرد و بعد از کده درهای تائیت مثل الصلوة و از کوة و المخرجة
 و الاخررة و هم جسیع مثل آنتم و هتتم و فیکم و عکم و حرف که ظاهر
 شکل باشد مثل اندران س و بشرة الذین با اتفاق مترادوم و
 اشمام نیست زیرا که چون بر کلمه وقف کنند که آخر آن کلمه ساکن

باشد جز بسکول و قف نمی توان کرد چنانکه باشد مثل و اندر هم
 دلق و نواز و در صحن و چون بر کلاه قف کنند که آخر کلمه مضروب و مسنون
 جز این وقت نتوان کرد که تنوین را با لغت بدل کنند مثل احد و عظیم و
 عفو ترا و شکو را و مانند این فصل بدانکه همه ترا بدین متفق
 اند که حیز بر آخر و قف نتوان کرد پس اگر کسی بر میان کلمه دقت کند
 جائز نباشد و هر چه که در کتاب مصحف پوسته نوشته باشند و یک ترا
 یک کلمه است مثل فبائی فسیک فکیم و غیره و مشکلم بشرط آنکه برسم
 کتابت و می نوشته باشند پس باید که رسم کن بت و انیک رعایت
 دقت بهت کند و بر قاعده و قاف کنند مثلا اگر کلمه و قف کنند که موضع
 و قف نباشد از برای ضرورت و قف کنند و باز ابتدا کنند مثلا چنانکه بر
 راست و قف کنند تا اساکن گردانند و باز ابتدا کنند و در بیت
 اناس چون بر اناس قف کنند پس اساکن گردانند و باز
 ابتدا کنند که اناس بر غلون و همچنین تا به وضع و قف تا خطا نباشد
 برای آنکه بسیار کسی در قف کردن خطا می کنند چنانکه افعاجاد قف میکنند
 و تنوین را با لغت بدل می کنند و باز ابتدا می کنند که افعاجا منجیح و درین

خطای عظیم است پس باید که چون بر مثل انواج و وقف کنند لغوین را
بالف بدل کنند و باز استد کنند که انواج پنج از برای آنکه موصوفه وقف نیست
و چون پنج وقف کنند باز استد کنند که پنج بجز یک استغفره پس است
سكان است ابا ذکر در فصل بد آنکه در وقف کردن بعضی تشریفات
ببین کنیم بد آنکه های تانیث آنست که در وقف باید دور و صل تا در هر
که های تانیث را بتای در از نوشته باشند بقرات این کثیر و ابی عمرو و سنی
بها و وقف باید کرد و به قرات باقی قرات دیگر یا است در همه تشریفات
بقراءة ابن کثیر و ابن عامر بها و وقف باید کرد و بقراءة باقی قرات
و به کاین در همه قرات بقرات ابی عمرو و ابی وقف باید کرد و چنانکه گو
و کانی و بقرات باقی قرات ابن چنانکه کوی و کاین و به و کات صین
و به قرات بیستم اللات بقراءة کانی بها و وقف باید کرد و چنانکه کوی و لاه
و اخرا بیستم اللاه و بقرات باقی قرات و به ذات بجه بقراءة کانی بها و وقف
باید کرد و چنانکه کوی و لاه و بقرات باقی قرات و به بیست بقرات
کانی و روایت نبی بها و وقف باید کرد و بقرات باقی قرات و در
نمال محمد لای و در سورة نوالی هذا و کتبت در سورة الکهف و مال

وقت که او نیز بخیر و وقف کرده است و در مورد او هم برجا
 و بقرائت حمزه و کئی برے وقف می باشد که در بقرائت باقی
 و تراجمی باشد که درین موصوفه خود وقف نیست و لکن اگر ضرورت
 باشد مثل آنکه نفس باری مذکور است بموضع وقف رسانند و وقف
 باشد که در بازاعاد کرد چنانکه بیان کرده شده است باب
 در بیان مدد و مقصد آنکه همه مشربین متفق اند که چون حرفت
 بهمه یا حرف ساکن و روق شود می باید کشید مثل جاکو و حجه
 و شود و آیه و صافین و لام و میم و صداد لکن در مدعا عرض
 همه مشربین است که در مدد و مقصد و فقر و در مدد مفضل
 بقرائت این کشید و قاعده ای عمر و از رایت نویسی مدعیان
 کشید و قانون را از ناف و دوری را از ابلی عمر و در وجه است
 و مقصد بقرائت با ستم و قاعده می باشد کشید و در از دیکت کشید
 نفع است بیان کنیم مدعا عرض است و این جای می باشد که بعد از حرف مد
 ساکن باشد که سبب وقف ساکن کرده باشد مثل اللام در مد
 و سلمین و المؤمنون و دیگر مفضل است و این در دو کلمه می باشد چون در

در آخر کلمه اول و پنجمه و در اول کلمه دوم مثل جا و زل و فی یا قنا و
 امره الی و دیگر مد اصل است و این در هر ستر اخیال می باشد مثل جا و زل و
 و پنجمه ستر او در کشیدن این مد متفق اند و دیگر مد پنجمه است و این مد در ستر
 مدوده می باشد مثل و عا و ذ او و پنجمه در این مد متفق اند و دیگر مد
 مکتوم است و این در وسط کلمه می باشد مثل او لنگ و المکنه و پنجمه در
 درین مد نیز متفق اند و دیگر مد لام است و این در حروف نهجی
 می باشد در اول سوره تها در هفت حرف لام و نیمه و تها و
 ق و سین و کاف و قون و پنجمه در این مد نیز متفق اند و در
 باقی حروف که در اول سوره تها است مثل الف در و ط و
 و ح و ی و نیت و کلن در عین هر قرار داده و به راست مد طویل و
 متوسط و دیگر مد فرق است و این جای باشد که پنجمه تفهام
 و الف لام و نیت در می آید مثل آلان و نوذکرین و پنجمه
 گمین مد نیز متفق اند و دیگر مد است و دیگر مد پنجمه قرار است که درین بقصر و تسهیل
 نیز خوانند و بدانکه هر جا که بعد از حشر مد پنجمه را تسهیل کنند یا بدال یا استقام
 حقیر نیز جائز باشد بر و است هر قاری که او را تسهیل باشد یا بدال یا استقام

مثل و المار و رشن او جاز امرها کالون و جوی و ابی عمرو و ادیان
 حمزه و شام در وقف و دیگر مدخل است و این جایگاه است که بعد از حرف
 ساکنی است که آن ساکن مدغم است مثل شاق الله و انما جوف و غیره
 و او این مدنیست متفق اند و دیگر مدغم است و این در فارسی است که این
 میان و همزه در یک کلمه الف در می آید مثل ع آذ و غیره و دیگر مدغم است
 و این در واره ابی عمرو است و این جای می باشد که بعد از حرف مدغم است
 مثل کتاب بما انزل و فیه هدی و دایم و جالوت و دیگر مدغم است
 است و این جای می باشد که بعد از همزه متحرک همزه ساکن است و همزه
 همزه ساکن با حرکت یا قبل بدل می کنند یعنی اگر ما قبل مفتوح باشد با
 بدل می کنند و اگر ما قبل مکسور باشد بی بدل می کنند و اگر ما قبل مضبوط باشد
 با و بدل می کنند مثل آمن و ایماناً و اوتی و رشن او درین مدغم
 است قصر همچون باقی قصر او مد متوسط و مد طویل بر خلاف ایشان
 دیگر مدغم است بدل است و این در روست و رشن است و این در
 وسط و آخر کلمه باشد مثل بنین و متکین و جاز و او رشن او در
 مدغم است قصر و متوسط و طول و یکس در مثل مد و ما

عرض

و مسو بلا که ماقبل همزه ساکن صحیح باشد و اوج مقرر است
 همچو باقی قرا و دیگر در معانیت و این نیز در روایت و رشت است
 و این جای می باشد که و او وی ساکن باشد و ماقبل این
 مفتوح و بعد از این ان همزه باشد مثل سوسا و سوسا که اخیه
 و سی که و کحیه الطیر در رشت درین مد و در وجه مد متوسط و طویل
 و در وصل و وقف و کلمه او را در اذالمع دقه و هوئلا قصر
 و در نیت همچون قرا و بد آنکه چون بعد از او وی ساکن ماقبل این ان
 مفتوح باشد و چون ساکن باشد که بسبب وقف ساکن که دانیده باشد هم قرار
 سه وجه است چه درین مد و طویل و در متوسط و قصر مثل سوسا و سوسا
 و خوف و شنی و صید و الطیر و الغیب و لکن اگر از حرف ساکن همزه
 باشد و رشت را دو وجه است مد متوسط و مد طویل مثل سوسا و شنی
 و همه قرار در مثل بالحق و بالصر و خرج صدق قصر است از برای آنکه
 حاجت که بسبب وقف التقای ساکنین است و لکن بعد از حرف نیت و ساکن بود
 حرف می باشد تا بتوان کشید و درین موضع بعد از حرف نیت پس می توان کشید و درین
 و بنسبت مد و کسلا و کسلا در مد و عظماء و غفورا و همه قرار در قصر است از برای آنکه

که الف است در وقت بدل از تونین و لیکن چون التقای ساکنین
نیست یعنی بعد از حرف در ساکن نیست این دو جائز نباشد و بگفتن این خود
اجتناب بود از برای آنکه ما موضع در را بیان کردیم و این مواضع غیر مواضع
در است پس قصر باشد و لیکن چون بسیار کس درین مواضع مد می کشند و این
خطای بس عظیم است از برای آن مکرر و مبالغه گفته شد **فصل**
در عارض از برای آن مد عارض میگویند که بسبب وقف عارض
شده است و در حال وصل ساکت میشود و در منفصل را از برای
آن مد منفصل میگویند که حرف منفصل است از همزه و در اصل را
از برای آن مد اصل میگویند که الف و همزه در و اصل کلمه
است و مد بنیه را از برای آن مد بنیه میگویند که مواضع اسمهای
ممد و ده را بنا کرد و مد متکین را از برای آن مد متکین میگویند
که کشیده می شود از برای گرفتن جای همزه و تحقیق آن از خارج
خود و بیرون می آید و مد لازم را از برای آن مد لازم میگویند
که درایم لازم او است و مد سرق را از برای آن مد سرق میگویند که
فروق میکنند و استفهام و خبر و مد عدل را از برای آن مد عدل

میگویند که برابر است با حرکت یعنی که حرف در ساکن است و حرف
 مدغم که بعد از دست کن پس جمع میان دو ساکن نمی توان کرد که میان
 هر دو در آورده تا قائم مقام حرکت باشد و در تجزیه را از برای آن
 در جبهه میگویند که باز داشته است میان دو همزه و مدخوض را
 از برای آن مدخوض میگویند که بدل از همزه است که فای فعل است و مدخوض
 ساکن بعد از همزه متحرک ثقیل است پس همزه ساکن را بجز که ما قبل بدل میکنند
 و در شبیه بدل را از برای آن در شبیه بدل میگویند که بدل از همزه نیست
 شبیه بدل است و در امعان را از برای آن در امعان میگویند
 که احتیاط کردن و او وی مدعی باید کشید تا حلق برایشان واقع نشود و از
 برای اینکه از ایشان از حروف مدولین اند و بدانکه در درشتن و حمره
 از مدعاهم طویل تر است و مدعاهم و در این عام و کسبی طویل تر است از
 مدعاهم و او دیگر و است و یکر است که مدعاهم از انما هم و دوری از عرو
 منیر از مدعاهم کثیر و سوسی طویل تر است بدانکه هر چیز که قاری را از دست ایشان
 چاره نیست همه درین کتاب کامل التجوید گفته و نوشته در شهریهات و در راه بیع
 الاول سند ثلث و سبعین و سبعه و بدانکه هر چند که این کتاب را

بمقتضای این بیان کردیم تا در فتح که پیش استاد فاضل بحث مذکور
 ازین چندان حظ و فایده بتواند گرفت از برای آنکه علم مستر است
 متعلق به جماع دارد و پس باید که این کتاب را پیش استاد فاضل
 خوانند تا نیک بدانند و او را اول کتاب گفته ایم که استاد
 فاضل کتبت پس باید که چنان استاد بخوانند و از دستران
 بیاورند تا از ان کسان باشند که رسول الله صلی الله علیه
 و علی آله و سلم در حق ایشان فرمود که خَيْرُكُمْ مَنْ
 تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَصَحَابُهُ وَسَلَّمَ

تمت الکتاب کامل التوحید در علم قرانت فی سابع محرم الحرام سنه
 تسعة و ثمانین و مائتين و الف مئنت من الهجرة النبوية على
 هاجر با الصلوات والتبیت والتلیمات و غفر الله لکاتبه محمد
 عیسی لوالدیه و احسن الیها و الیه و لطالبه فی مطبعة محمد مرزا
 خان خصاله حمیدة و رشفة عیمة و نظیره فی حسن الاخلاق
 عهدهم لا زال ظل عاطفة ممدودا

بر آنکه با مراتب تهنیت که در رسم کتابت قرآن بصورت تمام نوشته
اند پنجاه و دو در حاشای پنجاه و سه و غیر این پنجاه و سه موضع در جمله قرآن بهمانند
پنجاه و سه نیست که ذکر کرده میشود و اول این آنکه هر جا که لفظ رحمت در قرآن است
بهاست آن بهفت جا که بتا است در سوره بقره **اُولَئِكَ يَجْزِيكَ رَحْمَتُ اللَّهِ**
و در اعراف **اِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيْبٌ** و در هود **رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ**
و در سوره مریم **فَكَرِهْتُمُوهُ** و در سوره روم **اِنَّ اَنْتَ رَحِيْمٌ**
و در سوره زمر **وَلَا يَحْزَنُ** و رحمت **رَحْمَتُ رَبِّكَ** و اما نعمت
همه جا در قرآن بها است الا یازده موضع که بتا است و این **نِعْمَتُ اللَّهِ**
عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً و در سوره مائده **نِعْمَتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**
اِذْ هَمُّوْا اَنْ تَكْفُرُوْا موضع است و در مائده **اِبراهیم نِعْمَتُ اللَّهِ كَرِهُوا**
و هم در سوره ابراهیم **و ان تعبدوا نعمت الله و در سوره نحل** موضع
است و نعمت الله هم کفر و ان یعرفن نعمت الله و اشکروا نعمت الله
و در سوره لقمان **فَالْحَرَبُ بَيْنَکُمْ** الله و در سوره فاطر **اِذْکُرْ** و
نعمت الله و در سوره طور **بِنِعْمَتِ رَبِّکَ** اما امرایا است آن بهفت
موضع که بتا است در آل عمران **اِذْ قَالَتْ اِمرأه عمران و در سوره یوسف و در سوره النحر**

تراود و امارات العزیز الان و در قصص امارات و عنون و در حیر
 سه جای امارات نوح و امارات لوط و امارات قسطنطنیه و اماست
 پنج جای بنا است در انفال است الاولین و در فاطر سه موضع است
 الاولین است الله تبارک و تعالی است الله تبارک و تعالی و در جسم المؤمنین است الله
 قد خلت در هر سوره و اما کلمه چهار جا کلمه پنج جای بنا است در انفال کلمت
 ربک علی الذین آتوا و اول سوره یونس کلمت ربک علی الذین فسقوا اختلاف
 است و در سوره مؤمن کلمت ربک بنا است و اما لغت در ال عمران
 فبجعل لغت الله تبارک و تعالی و در یوزان لغت الله تبارک و تعالی و در سوره یوسف
 آیت لب الیکین بنا است و غیاث الیوم و موضح بنا است و در سوره یوسف
 الله بنا است و در عنکبوت آیت من ربنا است و در روم فطرت الله
 بنا است و در قصص قوت عین بنا است و در فاطر علی بیعت منه بنا است
 و در سبأ فی العرف آمنون بنا است و در جسم سجد من قوت بنا است
 و در دخان شجرت الزقوم بنا است و در مجادله مصیبت الرسول و در ممتحن
 بنا است و در واقعه و جنت نعیم بنا است و در تحریم دریم بنا است
 بنا است و در مرسلات جلاله صفر بنا است طاعت

2925 12 (R)

CALL No. { 5248 ACC. No. 4541

AUTHOR عزالدین محمد امیر

TITLE کامل التجوید

(R) Acc. No. 4541

Class No. 2925 12 Book No. 5248 TIME

Author عزالدین محمد امیر

Title کامل التجوید

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

